

گونه‌های مقابله با فرقه‌های کج‌اندیش

در سیره امام رضا علیه السلام*

دکتر نپله غروی نائینی / عبدالله میراحمدی سلوکروئی

دانشیار دانشگاه تربیت مدرس / کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث

چکیده

مسلمانان پس از رحلت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و با توسعه سرزمین‌های اسلامی، به فرقه‌های گوناگون تقسیم شدند و به تدریج انحرافات در عقاید آنها پدیدار شد. ائمه علیهم السلام که جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان امت اسلامی هستند، به مقابله با این انحرافات پرداختند و در زمان‌های مناسب، عقاید نادرست ایشان را بیان فرموده، مطلب حق را ادا می‌کردند. امام رضا علیه السلام که در دوران خلافت مأمون (از طرفداران مکتب اعتزال) در پایتخت زندگی می‌کردند، با فرقه‌های مختلف مواجه بودند؛ از جمله آنها فرقه‌های واقفیه، غلات، متصوفه، معتزله، مجبره و مفوضه بودند که این مقاله به بیان شیوه مقابله آن حضرت با این فرقه‌ها پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: فرقه‌های کج‌اندیش، روش مواجهه امام رضا علیه السلام، غلات، واقفیه، معتزله، متصوفه، مفوضه.

۱. مقدمه

گسترش فتوحات اسلامی باعث ارتباط نزدیک و برخورد مسلمانان با فرقه‌های گوناگون و دانشمندان مذاهب دیگر شد و طبعاً بحث‌های مربوط به عقاید مذهبی و کلامی در میان آنها شایع گردید؛ از طرف دیگر، فلسفه یونان که در اواخر قرن اوّل و دوره امویان و بعدها در عهد خلفای عباسی - به‌ویژه در زمان مأمون - به عربی ترجمه شده بود، دامنه بحث‌های عقلی و فلسفی را وسعت داد و مقارن همین زمان، جمعی به فکر افتادند حقایق دینی را فقط از راه قیاس و تفکر تحصیل کنند که به سبب حمایت خلیفه و گرایش او به اعتزال، در این امر به شدت دچار افراط شدند؛ برخی نیز به سبب جهل و دوری از تعالیم اهل بیت پیامبر ﷺ در مورد ذات باری تعالی به بیراهه رفتند و قائل به تشبیه و حلول گردیدند؛ گروهی نیز مقام الوهیت را با امامت خلط نموده، درباره ائمه علیهم السلام تا حد خدایی غلو کردند؛ برخی نیز به سبب تمایلات مادی و هواپرستی در امامت امام قبل توقف نمودند؛ جمعی نیز تنها راه وصول به حقایق دین را عزلت از خلق و گرایش به خالق تصور کردند و بالاخره، برخی نیز مرز افعال الهی و افعال انسان را درک نکرده، دچار جبر و یا تفویض گردیدند؛ این جهات چندگانه دست در دست هم داد و طوفان شدیدی از اختلافات مذهبی در میان مسلمانان برپا ساخت. در این شرایط که عصر اختلافات فرقه‌ای بود، امام رضا علیه السلام با شیوه‌هایی مانند مناظره، تربیت شاگردان و... با این فرقه‌ها مواجه شدند و نادرستی افکار آنها را یادآور شدند.

این مقاله به بیان شیوه‌های کلی مقابله امام علی علیه السلام با افکار منحرف پرداخته، سپس فرقه‌های منشعب از شیعه را معرفی کرده، درباره هر یک، نیز به نحوه مبارزه آنها و روش ویژه مواجهه امام علی بن موسی علیه السلام با آنها پرداخته است.

۲. شرایط فرهنگی زمان امام رضا علیه السلام

شناخت اوضاع فرهنگی دوران امام رضا علیه السلام اهمیت و حساسیت خاصی دارد و کمک می‌کند ضمن آگاهی از جو فکری و نوع تفکرات مطرح و قابل توجه در آن دوران، با مواضع امام علیه السلام در رویارویی با جریانات انحرافی و زمینه‌های بروز دیدگاه‌ها و اندیشه‌های تابناک آن حضرت بیش از پیش آشنا شویم.

در دوران امام رضا علیه السلام فرهنگ و معارف شیعی در شکل کامل و گسترده‌ای در میان شیعه روشن شده بود و انحرافات جزئی، تأثیری در اصل تشیع نداشت. از زمان امام باقر علیه السلام به بعد و نیز توسط امام صادق و امام کاظم علیه السلام شمار فراوانی از شیعیان چنان پرورش یافتند که هر کدام استوانه‌ای در فقه و کلام شیعی به حساب می‌آمدند؛ از سوی دیگر، بیشتر منحرفین از افراد ضعیف‌النفسی بودند که جز در شرایط خاصی زمینه رشد نداشتند (جعفریان، ۱۳۸۳، ص ۴۳۰)؛ از این رو عصر و دوران امام هشتم علیه السلام به سبب ویژگی‌هایی که داشت، به عصر طلایی معروف شد (قرشی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۸۱)؛ به گونه‌ای که جامعه اسلامی آن زمان، به دلیل آماده بودن بستر فرهنگی و علمی، به موقعیت ویژه‌ای رسید. طبیعت علم‌دوستی اسلام سبب شد به موازات پیشرفت‌های سیاسی و عقیدتی در کشورهای مختلف جهان، علوم و دانش‌های آن کشورها به محیط جامعه اسلامی راه یابد و کتب علمی دیگران از یونان گرفته تا مصر و از هند تا ایران و روم به زبان عربی که زبان جامعه اسلامی بود، ترجمه شود (قیومی، ۱۳۷۳، ص ۲۹)؛ چنان‌که مأمون در ترجمه کتاب‌های یونانی کوشش بسیار نمود و پول بسیاری در این راه خرج کرد؛ به طوری که می‌گویند: مأمون در مقابل وزن کتاب‌های ترجمه شده طلا می‌داد و به قدری به ترجمه کتاب‌ها توجه داشت که روی هر کتابی که به نام او ترجمه می‌شد، علامتی می‌گذاشت و مردم را به خواندن و فراگرفتن آن علوم

تشویق می‌کرد و با حکما خلوت می‌نمود و از معاشرت با آنها اظهار خشنودی می‌کرد (زیدان، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۲۱۶).

مأمون پس از آوردن امام رضا علیه السلام به مرو، جلسات علمی متعددی با حضور آن حضرت و دانشمندان گوناگون تشکیل داد. در این جلسات، مذاکرات بسیاری میان امام علیه السلام و دیگران صورت می‌گرفت که به طور عمده حول و حوش مسائل اعتقادی و فقهی بود. بخشی از این مذاکرات را طبرسی در کتاب خود فراهم آورده است (طبرسی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۱۷۱-۲۳۷ / صدوق، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۲۶-۱۶۷).

از مباحث و مناظرات کلامی روشن می‌شود عمده‌ترین عوامل ایجاد فرقه‌های کلامی، آشنایی مسلمانان با ادیان و جنبش‌های دیگر بود؛ به‌ویژه نهضت ترجمه در دوره عباسیان که بعضاً دستخوش غرض‌ورزی‌های مترجمان گردید و زمینه مساعدی را در این زمینه فراهم آورد؛ البته عوامل دیگری چون برداشت‌های مختلف از معارف دینی نیز تأثیر بسزایی در رواج فرق کلامی داشت (سبحانی، ۱۴۱۱ ق، ج ۱، ص ۴۱).

هدف مأمون از تشکیل این محافل علمی، نشان از علم‌دوستی او یا تظاهر به آن بود. در اصل باید وی را از این زاویه، متمایز از دیگر خلفای عباسی دانست؛ به‌ویژه که مذاق عقلی او و همراهی‌اش با معتزله، او را بر آن می‌داشت در برابر اهل حدیث ایستادگی کرده، آنان را منکوب سازد؛ با این حال مسئله در اینجا خاتمه نمی‌یافت. مأمون از تشکیل چنین جلساتی هدف دیگری نیز داشت. او می‌خواست با کشاندن امام علیه السلام به بحث، تصویری را که عامه مردم درباره ائمه اهل بیت علیهم السلام داشتند و آنان را صاحب علم خاص، مثلاً از نوع «علم لدنی» می‌دانستند، از بین ببرد (جعفریان، ۱۳۸۳، ص ۴۴۲).

شیخ صدوق در این باره می‌نویسد: «مأمون اندیشمندان سطح بالای هر فرقه را در مقابل امام قرار می‌داد تا حجت آن حضرت را به وسیله آنان از اعتبار بیندازد و این، به جهت حسد او نسبت به امام و منزلت علمی و اجتماعی او بود؛ اما هیچ‌کس با آن حضرت روبرو نمی‌شد جز آن که به فضل او اقرار کرده، به حجتی که از طرف امام علیه او اقامه می‌شد، ملتزم می‌گردید» (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۵۲).

در واقع مأمون علما را برای مناظره با امام رضا (ع) احضار می‌کرد و خاطر نشان می‌ساخت که می‌خواهد مردم را از فضل و معلوماتشان آگاه گرداند؛ اما مأمون در واقع با این کار زهر در میان علما می‌ریخت تا شهد آن را از میان بردارد؛ زیرا این امید را در سر می‌پروراند که - ولو یک‌بار هم که شده - آن حضرت در مسئله‌ای دچار لغزش و اشتباه شوند و این لغزش را وسیله و دستاویزی برای فروهستن کرامت و تحقیر آن جناب در برابر مردم و شیعیانشان قرار دهد و نیز امیدوار بود مردم از این رهگذر از ولاء و دوستی آن حضرت رویگردان شوند.

بنابراین او می‌خواست با توسل به این مناظرات، امام رضا (ع) را کوچک سازد و از مقام و منزلتش با تحمیل مقام ولایت‌عهدی به وی بکاهد و چنین وانمود سازد که: اگر امام رضا (ع) نسبت به دنیا بی‌اعتنا بود، ولایت‌عهدی را نمی‌پذیرفت، اما کارها بر خلاف محاسبات مأمون جریان یافت؛ زیرا همین مناظرات موجب رفعت مقام علمی آن حضرت از دیدگاه مردم گشت و سبب شد همگی آگاه گردند که باید کلیدهای کار را به دست چه کسانی بسپارند (حجتی، ص ۱۱۳-۱۱۴).

۳. شیوه‌های مبارزه امام رضا(ع) با افکار منحرف

امام رضا(ع) در مواجهه با افکار منحرف فرقه‌های پدیدآمده، به‌طور کلی سه روش ابراز داشتند که در ادامه به آنها اشاره می‌شود:

۳-۱. مناظره

از آنجا که فضای حاکم بر جامعه اسلامی در زمان حکومت مأمون، مملو از آرا و نظرات مختلف از سوی گروه‌های گوناگون بود، طبیعتاً نقش امام رضا(ع) در برابر این امواج فکری، بسیار خطیر و حسّاس بود. یکی از جریاناتی که امام رضا(ع) در دوران خویش با آن مواجه گردید، بحث‌های کلامی بود که از ناحیه جریانات گوناگون فکری به سرعت فراگیر شد و موجب گردید در هر زمینه اختلاف نظر ایجاد شود. دو گروه «معتزله» و «اهل حدیث» در برپایی این جدال‌ها و جنجال‌های فکری، بیشترین سهم را دارا بودند. در برابر این دو گروه - که یکی عقل را بر نقل ترجیح می‌داد و دیگری نقل را بر عقل - امام رضا(ع) می‌کوشید موضع خود را بیان فرماید؛ از این روست که بخش عمده روایاتی که از آن حضرت نقل شده، در موضوعات کلامی، آن هم در شکل پرسش و پاسخ و احیاناً مناظرات است (عطاردی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۳۷۰-۳۷۱ / جعفریان، ۱۳۸۳، ص ۴۵۰).

امام رضا(ع) در مناظراتی که مأمون به صورت تحمیلی تشکیل می‌داد، با بیروان مذاهب و مکاتب مختلف جهان گفتگو و مناظره می‌کردند که از نگاه برون دینی همچون همایش‌های بین‌المللی بین ادیان بود و از نگاه درون دینی، چنین گفتگوهایی بین فرقه‌های گوناگون با شیعه دوازده امامی، در تاریخ اسلام نظیر ندارد.

هنگامی که مناظره کنندگان به مقام والای علمی حضرت رضا(ع) پی می‌بردند، به آگاهی تمام و کمال ایشان اقرار می‌کردند و حتی خود مأمون چندین مرتبه بیان

داشت: «هذا أعلم هاشمی» (صدوق، [بی‌تا]، «ب»، ص ۴۵۴)؛ البته بعید نیست مأمون در عین اینکه می‌خواسته برتری حضرت بر سایر علویان دیگر معلوم شود، در عین حال می‌خواسته حضرت از بعضی علمای دیگر شکست بخورد تا هم شکستی برای آن حضرت باشد و هم سرشکستگی برای کلّ اولاد ابوطالب؛ لذا به سلیمان مروزی که از متکلمین بود، گفت: «می‌خواهم در یک مسئله او را مجاب کنی» (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۷۸).

در حقیقت، مناظراتی که مأمون برای امام رضا علیه السلام ترتیب می‌داد، مبارزاتی بود که میان بزرگ‌ترین دانشمندان زمان از فرق و مذاهب مختلف و امام رضا علیه السلام انجام می‌شد و در این مجالس اگر مدافع اسلام شخصی غیر از امام رضا علیه السلام بود، شکست می‌خورد. علم امام علیه السلام به گونه‌ای بود که اکثر علمای آن زمان هم، به علم حضرت علیه السلام اعتراف داشتند؛ چه اینکه روایت‌های فراوانی حکایت از علم والای امام علیه السلام دارد. به برخی از این روایات در ادامه می‌پردازیم: *ابوصلت هروی* می‌گوید: «از حضرت رضا علیه السلام داننا تر ندیدم، مأمون در مجلس خود، دانشمندان بزرگ ادیان و فقها را جمع می‌کرد، حضرت رضا علیه السلام بر همه پیروز می‌شد. کسی در میان آنها باقی نمی‌ماند که به مقام آن جناب اعتراف نکند و خود را در مقابلش کوچک به شمار نیاورد» (طبرسی، ۱۴۱۷ ق، ص ۶۳).

ابراهیم بن صولی می‌گوید: «هرگز ندیدم از علی بن موسی الرضا علیه السلام سؤالی شود مگر اینکه پاسخ آن را می‌دانست. وی مطلع‌ترین شخص در زمینه تاریخ از ابتدای زمان تا روزگار خویش بود. مأمون با هر سؤال از هر چیز، مرتب وی را امتحان می‌کرد و ایشان پاسخ می‌فرمود؛ علاوه بر این تمام گفتار و شواهد ایشان از قرآن بود» (صدوق، [بی‌تا]، «الف»، ص ۵۲۵).

امام رضا علیه السلام در مناظراتی که با سران ادیان و مکاتب داشتند، پاسخ خود را بر مبنای اعتقاد شخص مخاطب بیان می‌فرمودند؛ و این مظهر دیگری

از توانمندی امام علیه السلام بود (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۶۴)؛ لذا هنگامی که مأمون از بزرگی مسیحیان (جائلیق) خواست با امام علیه السلام مناظره کند، او گفت چگونه با کسی بحث کنم که به کتابی استدلال می‌کند که من آن را قبول ندارم و به گفتار پیامبری احتجاج می‌کند که من به او ایمان ندارم؟ و حضرت فرمود: «ای مرد مسیحی اگر از انجیل برایت دلیل بیاورم می‌پذیری؟» جائلیق گفت: «آری» (صدوق، [بی‌تا]، «ب»، ص ۳۱۸)؛ در واقع امام علیه السلام بر اساس مشترکات قابل قبول با وی مناظره نمود، به گونه‌ای که جائلیق پس از مناظره با ایشان گفت: «به حق مسیح، گمان نمی‌کردم در میان مسلمانان کسی مانند تو باشد» (صدوق، ۱۳۷۲، ش، ج ۱، ص ۳۶۳).

آنچه در مناظرات امام علیه السلام با اهمیت می‌باشد، این است که این مناظرات در شناسایی مکتب تشیع نقش مهمی داشت؛ زیرا با توجه به اینکه رهبران ادیان ادعای برتری آیین خود را داشتند و هر کدام برای شکست امام علیه السلام آمده بودند، شکست آنان توسط امام علیه السلام پیروزی بزرگی برای اسلام و مسلمانان تبدیل گشت و به پیروان آنان ثابت کرد با وجود اسلام، هیچ آیینی قابل پیروی نیست و در میان مسلمانان مکتبی برتر از تشیع نیست؛ زیرا سایر عالمان مسلمان از پاسخگویی به علمای ادیان دیگر عاجز می‌شدند؛ به گونه‌ای که عمران صابئی متکلم بزرگ زمان امام علیه السلام ادعا داشت: کسی نتوانسته است در مناظره او را شکست دهد. وی بعد از مناظره با امام رضا علیه السلام مسلمان شد (همان، ص ۳۵۸). رأس الجالوت نیز خطاب به امام رضا علیه السلام فرمود: «به خدا قسم! ای پسر محمّد اگر ریاستی که بر تمام یهود پیدا کرده‌ام، مانع نمی‌شد، دستور تو را پیروی می‌کردم، به خدایی که تورات را بر موسی و زبور را بر داوود نازل کرده، کسی را ندیده‌ام تورات و انجیل را بهتر از شما تلاوت کند؛ و نه بهتر و شیرین‌تر از شما تفسیر نماید» (مجلسی، ۱۳۸۵، ق، ج ۴۹، ص ۷۸۷۷).

۳-۲. تربیت شاگردان

یکی از شیوه‌هایی که امامان علیهم السلام در طی چند قرن برای تثبیت عقاید صحیح اسلام و انتشار آن به کار می‌بستند، از طریق پرورش اصحاب و شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السلام بود تا در برابر جریانات منحرف جامعه و یا در مناظراتی که بین اصحاب و علمای سایر فرق در مکتب خلفا روی می‌داد، با آمادگی کامل در مقابل این جریانات فکری مقابله نمایند. در ادامه به نمونه‌هایی از شاگردپروری امام رضا علیه السلام اشاره می‌شود:

سلیمان بن جعفر جعفری می‌گوید: «در محضر امام رضا علیه السلام دربارهٔ جبر و تفویض صحبت شد. حضرت فرمودند: آیا می‌خواهید در این مورد اصلی را به شما آموزش دهم که هیچ زمان دچار اختلاف نشوید و با هر کس بحث کردید پیروز شوید؟ گفتیم: اگر صلاح است بفرمایید؛ فرمودند: خداوند با مجبوری بندگان اطاعت نگردد (همگی مختارند) و اگر انسان‌ها نیز نافرمانی می‌کنند از این بابت نیست که بر خداوند غلبه پیدا کرده‌اند، و در عین حال، او بندگان خود را به حال خویش رها نکرده است. او خود مالک همان چیزهایی است که به آنان عطا فرمود و نیز نسبت به آنچه آنان را در آن مورد، توانا ساخته، قادر و تواناست. اگر مردم تصمیم به اطاعت خدا گیرند، خداوند مانع آنها نخواهد شد و اگر تصمیم به معصیت و نافرمانی بگیرند، اگر بخواهد، از کار آنان جلوگیری می‌کند، ولی اگر از کار آنان جلوگیری نکرد و آنان مرتکب معصیت شدند، او آنها را به گناه و معصیت نینداخته است. سپس فرمود: هر که حدود این گفتار را دریابد و مراعات نماید، بر هر فردی که در این مورد با او مخالفت کند، پیروز است» (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۹۲).

در روایت دیگر، احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی گوید: «به حضرت

رضا علیه السلام عرض کردم بعضی از شیعیان قائل به جبر و بعضی قائل به تفویض شده‌اند. حضرت فرمودند: بنویس خداوند می‌فرماید: ای فرزند آدم! این تو هستی که به مشیت و خواسته من می‌توانی اراده کنی و به نیرو و قدرت من واجبات را انجام دهی. ... هر آنچه نیکی به تو رسد از ماست و هر آنچه سختی به تو رسد، از خودت است. ... من در مورد کارهایم مورد سؤال و بازخواست نیستم. ولی از تو درباره کارهایت سؤال خواهد شد...» (همان، ص ۲۹۳).

از مهم‌ترین اصحاب و شاگردان امام علیه السلام می‌توان به احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، محمد بن فضل ازدی کوفی، حسن بن علی خزاز معروف به «وشاء»، خلف بصری، محمد بن سنان، حماد بن عثمان الناب، حسن بن سعید اهوازی، محمد بن سلیمان دیلمی بصری و عبدالله بن مبارک نهاوندی اشاره نمود (امین، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۲۶).

۳-۳. مکتوبات حدیثی از تحقیقات کمپوتر علوم اسلامی

مکتوبات حدیثی، یعنی نامه‌ها، دستورالعمل‌ها و پیغام‌های امام علیه السلام و پاسخ سؤالات نمایندگان یا شیعیان حضرت ساکن در نواحی دیگر که برای آنها ارسال می‌کردند. امام علیه السلام در آن نامه‌ها وظایف آنان را در مقابل پیشامدهای سیاسی و اجتماعی روشن می‌ساختند (معارف، ۱۳۷۷، ص ۳۱۶). نمونه این مکتوبات در زمان امام رضا علیه السلام مسائل آزمونی و شرعی بود؛ به گونه‌ای که نقل کرده‌اند مجموع مسائل شرعی در زمان امام علیه السلام بالغ بر پانزده هزار مسئله شرعی شده بود (همان، ص ۳۱۵). به نقل از: بهبودی، این مکاتیب امام رضا علیه السلام که در زمینه‌های گوناگون فقهی، سیاسی، اعتقادی، فقهی و ... نگارش شده است، دویست مکاتبه است که در کتابی به نام مکاتیب الامام الرضا علیه السلام به چاپ رسیده است.

چنان‌که خواهد آمد، پس از شهادت امام موسی کاظم علیه السلام دو گرایش عمده «قطعیّه» و «واقفیه» پدید آمدند که در امر امامت امام هشتم علیه السلام اختلاف داشتند (جعفریان، ۱۳۸۳، ص ۴۲۹). این امر، سبب تردید در امامت ایشان و در نتیجه بروز سؤالاتی گردید؛ چنان‌که محمد بن عیسی بن عبید یقطینی نقل کرده است: «چون مردم در امر امامت حضرت رضا علیه السلام دچار اختلاف شدند [و ناچار با طرح سؤالاتی، امامت وی را به آزمون گذاشتند] من از سؤالات مردم و پاسخ‌های آن حضرت، پانزده هزار مسئله گردآوری کردم و نام آن را مسائل مجزبه گذاشتم» (طوسی، ۱۴۱۱ ق، ص ۴۸).

۴. پیدایش فرقه‌ها

وظیفه تبلیغی انبیا و اوصیا آن است که تکلیف شرعی مردم عصر خود را برای آنان بیان کنند و از آنجا که مسلمانان حاضر در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله نیازمند آن بودند که امام پس از پیامبر خود را بشناسند، پیامبر صلی الله علیه و آله بارها در موقعیت‌های مختلف، علی علیه السلام را وصی خود قرار داد؛ همچنین ایشان در تعیین اوصیای خود و اولوالامر مردم، پس از علی بن ابیطالب علیه السلام تا روز قیامت به حسب اهمیت، نام‌های دوازده امام را به طرق مختلف معرفی می‌نمود (صدوق، [بی‌تا] ج ۴، ص ۱۷۹ / صدوق، ۱۳۳۸، ص ۹۰-۹۱ / عسکری، ۱۳۷۴، ص ۴۹)؛ بر این اساس، آغاز فرقه‌گرایی و چه بسا رشد اساسی فرقه‌گرایی در اسلام را باید از آن روزی دانست که مسلمانان در یک صفت‌بندی کاملاً متمایز، به مناقشه بر سر موضوع امامت و رهبری جامعه پرداختند. آنان نه تنها اختلاف خویش را درباره مصادیق امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله ظهور و بروز دادند، بلکه در شأن و ویژگی‌های آن نیز به مشاجره می‌پرداختند و هر کدام به سیره و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله تکیه می‌کردند (نوبختی، ۱۳۵۵

ق، ص ۵۱). پس از پیامبر ﷺ هر یک از امامان نیز برای آن دسته از شیعیان که امامت ایشان را پذیرفته و نیازمند شناخت امام بعدی بودند، امام بعد از خود را معرفی نموده، نیز بشارت به ظهور مهدی موعود (عج) می‌دادند و برای برخی از اصحاب خود، از سایر ائمه نیز سخن می‌گفتند؛ حال با وجود این همه نصوص فراوان از اهل بیت پیامبر ﷺ که دلالت بر امامت ائمه اثنی عشر دارد، راز پیدایش فرق مختلف شیعه که در کتب مختلف آمده، سؤال‌برانگیز است. دلایل زیر پاسخ به این سؤال را روشن می‌کند:

الف) وجود مدعیانی که پس از وفات هر امام، ادعای امامت می‌کردند، تا مشخص شدن امام حقیقی، عده‌ای را به دنبال خود کشیده، سرگردان می‌نمود (همان، ص ۲).

ب) در پیش گرفتن روش تقیه از جانب ائمه علیهم‌السلام به جهت اعمال کشتار و شکنجه نسبت به ایشان و پیروانشان - مگر در دوران کوتاهی که در اواخر عمر حضرت باقر علیهم‌السلام و اول عصر حضرت صادق علیهم‌السلام فراهم آمد - موجب گردید نتوانند سنت پیامبر ﷺ را که نزد ایشان به ودیعت نهاده بودند، به طور کامل نشر دهند (عسکری، ۱۳۷۴، ص ۵۱).

ج) وجود تمایلات مادی و انگیزه‌های دنیوی در برخی از اصحاب ائمه علیهم‌السلام موجب شد امامت ایشان را انکار کنند. این مسئله را می‌توان به‌خصوص در مورد سران «واقفیه» مشاهده کرد. از احمد بن حماد روایت است که گفت: «یکی از کارگزاران امام کاظم علیهم‌السلام، عثمان بن عیسی است، که در مصر بود و اموال بسیاری از جمله شش کنیز در نزد او بود. ابوالحسن الرضا علیهم‌السلام درباره اموال و کنیزان به او پیغام فرستاد. در پاسخ نوشت: پدرت نمرده است. امام علیهم‌السلام او را پاسخ داد که

مرده و میراث او را تقسیم کرده‌ایم. عثمان بن عیسی در جواب نوشت: اگر پدر تو نمرده، تو را در این اموال حقی نیست، و اگر چنان‌که می‌گویی، مرده است، او به من دستوری نداده که چیزی از این اموال به تو بدهم و من کنیزکان را آزاد کرده، به شوی دادم» (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۱۳).

د) ناآگاهی و کاستی معرفت نسبت به وصی امام موجب می‌شد وفات امام بعدی را باور نکنند؛ از این رو در امامت همان امام توقف می‌نمودند تا امر بر ایشان روشن شود. در این باره شواهد متعددی وجود دارد؛ از جمله حسن بن حسن می‌گوید: «به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: از شما سؤال کنم؟ فرمود: از امامت بپرس. عرض کردم مقصودتان چیست؟ من امامی جز شما نمی‌شناسم. حضرت فرمود: فرزندانم علی که کنیه خود را به او بخشیده‌ام» (طوسی، ۱۴۱۱ ق، ص ۴۱ / مجلسی، ۱۳۷۵ ق، ج ۴۹، ص ۲۵). راوی ادامه می‌دهد: «به امام عرض کردم: سرورم مرا از آتش برهان، زیرا امام صادق علیه السلام فرمود: شما قائم به این امر هستید. امام فرمود: آیا من قائم به این امر نبوده‌ام؟ سپس فرمود: ای حسن! هر امامی که در میان امت، قائم و زنده است، قائم آن امت است و چون درگذشت، جانشین او قائم و حجت است تا اینکه از آنها غایب شود. همه ما قائم هستیم، پس همه آنچه را که به من رجوع می‌کنی، به فرزندانم مراجعه کن. به خدا قسم، به خدا قسم من با او چنین نکردم، بلکه خدا به سبب دوستی با او چنین کرده است (برگزیده است) (همان).

وجود مدعیان امامت و تمایلات مادی برخی از اصحاب امام کاظم علیه السلام به‌خوبی در دوران امام رضا علیه السلام نمایان است، که موجب به وجود آمدن فرقه‌هایی درون مذهب شد. در ادامه به مهم‌ترین این فرقه‌ها اشاره می‌شود.

۴-۱. واقفیه

واقفیه، اسم عام برای هر گروهی است که در یکی از مسائل امامت، بر خلاف رأی اکثریت توقف می‌کردند (مشکور، ۱۳۷۵ ق، ص ۴۵۴)؛ به گونه‌ای که شهرستانی «باقریه و جعفریه» را واقفه می‌خواند و واقفیه را کسانی می‌داند که بر امامت این دو امام علیه السلام توقف کردند (شهرستانی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۱۹۳)؛ و به صورت خاص، واقفیه نام فرقه‌هایی از شیعه است که در مقابل قطعیه،^{*} منکر رحلت امام کاظم علیه السلام شدند و امامت را به آن حضرت علیه السلام قطع نمودند (همان) و اظهار کردند او زنده است و «قائم آل محمد علیه السلام» اوست و غیبت او مانند موسی بن عمران از بنی‌اسرائیل است (امین، ۱۳۷۸ ق، ج ۱، ص ۳۰۰)؛ و یا اینکه رجعتی شبیه به حضرت عیسی علیه السلام دارد؛ به گونه‌ای که خداوند او را بالا برده و به هنگام قیامت باز خواهد گرداند (نوبختی، ۱۳۵۵ ق). لازمه این سخن، رد امامت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام است. «موسویه»،^{**} «مفضّلیّه»^{***} و «ممطوره»^{****} نام‌های دیگر این فرقه است (شهرستانی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۱۹۷). این فتنه در آغاز امامت علی بن موسی علیه السلام پس از شهادت امام کاظم علیه السلام، در سال ۱۸۳ هجری رخ نمود و این با وجود ادله‌ی روایی گسترده و همچنین مقبولیت علمی و اخلاقی علی بن موسی علیه السلام نزد شیعیان - که ملاک اثبات امامت آن حضرت بود - می‌باشد. کشی در مورد

* فرقه‌ای که معتقد به شهادت امام کاظم علیه السلام می‌باشد (شهرستانی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۱۹۸).

** منسوب به امام موسی کاظم علیه السلام و کسانی که در امامت وی توقف نمودند (شهرستانی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۱۹۷).

*** پیروان مفضّل بن عمر را گویند که در امامت امام موسی کاظم علیه السلام توقف نمودند (شهرستانی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۱۹۷).

**** نام دیگر فرقه واقفیه است. نوبختی در وجه تسمیه آنها آورده است: این لقبی از القاب واقفیه است که علی بن اسماعیل در مقام مذمت به آنها داده و گفته است: شما از سگ باران خرده که بویی شبیه به مردار دارد نیز بدبوترید (نوبختی، ۱۳۵۵ ق، ص ۸۱).

«واقفیه» می‌گوید: «ایده واقفیه‌گری از زمانی شروع شد که سی‌هزار دینار از زکات و اموال مردم جمع شد. این اموال را نزد دو نفر از وکلای امام موسی بن جعفر (ع) در کوفه بردند که یکی از آن دو حیان سراج بود؛ این امر در حالی رخ داده بود که امام (ع) در زندان هارون محبوس بود. این دو نفر با آن پول خانه‌هایی خریدند، پیمان‌هایی بستند و غلات خریداری کردند؛ وقتی امام (ع) از دنیا رفت، این دو نفر مرگ ایشان را انکار کرده و در میان شیعیان شایعه پراکندند که وی نمرده و او همان «قائم» است. گروهی از شیعیان اینان را باور کردند و به نشر و گسترش این سخن پرداختند تا اینکه آن دو نفر در زمان مرگ خود وصیت کردند که این اموال به وارثین حضرت موسی بن جعفر (ع) برسد. اینجا بود که مردم فهمیدند شایعه زنده بودن امام موسی بن جعفر (ع)، به دلیل حرص شدید اینان، به حفظ این اموال بوده است» (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۴۵۴، رقم ۸۷۱).

برخی دیگر، علت ظهور این فرقه را چنین تبیین می‌کنند: «این فتنه از آنجا ناشی گردید که جمعی از اصحاب امام کاظم (ع) با برداشت غیر صحیح از روایاتی که به آن حضرت نسبت قائمیت می‌داد، معتقد به مهدویت آن جانب و توقف در حضرتش گردیدند و آنها به دلیل اعتقاد به حضرت مهدی (ع) و نشناختن مصداق واقعی آن، دچار این کجروی و انحراف گردیدند» (طوسی، ۱۴۱۱ ق، ص ۴۱).

۱-۱. شیوه‌های مبارزاتی واقفیه و تدابیر امام رضا (ع): واقفیه برای رسیدن به اهداف شوم خود، با ایجاد شبهات فراوان در امامت حضرت رضا (ع) تردید وارد کردند که مهم‌ترین آنها عبارتند از: فرزند نداشتن امام (ع)، عدم شرکت امام (ع) در تجهیز تدفین پدرش، اختلاف در شیوه زندگی امام رضا (ع) با ائمه قبل. از مسائلی که واقفیه آن را دستاویزی برای انکار امامت امام رضا (ع) قرار

داده بودند، این بود که حضرت رضا علیه السلام در اوایل امامت فرزندی نداشت و واقفیه می‌گفتند: چون حضرت رضا علیه السلام عقیم است و فرزندی ندارد، بنابراین نمی‌تواند امام باشد. امام علیه السلام در پاسخ حسین بن قیاما فرمود: «من خدا را شاهد می‌گیرم که زمان زیادی نخواهد گذشت که خداوند به من پسری عطا خواهد کرد» (عطاردی، ۱۴۰۶ ق، ج ۱، ص ۱۶۷). این مسئله باعث شده بود عده زیادی از امامت امام علیه السلام منحرف شوند، زیرا امام صادق علیه السلام فرموده بود یک امام نباید عقیم باشد؛ اما با دنیا آمدن امام جواد علیه السلام این شبهه و اشکال آنها مرتفع شد (کلینی، ۱۴۰۱ ق، ج ۱، ص ۳۲۰ / طوسی، ۱۳۴۸، ص ۵۵۳).

شبهه دیگری که واقفیه وارد ساختند، مربوط به عدم شرکت امام رضا علیه السلام در تجهیز پدرش بود. به اعتقاد شیعه هرگاه امامی از دنیا برود، امور مربوط به غسل، کفن و نماز او را باید امام بعدی انجام دهد. در جوامع حدیثی شیعی، بایی است به عنوان «انّ الامام لا یغسله الاّ امام من الائمه علیهم السلام» (کلینی، ۱۴۰۱ ق، ج ۱، ص ۳۸۵). چیزی که شبهه را تقویت می‌کرد، این بود که امام رضا علیه السلام در مدینه بود و امام کاظم علیه السلام در بغداد شهید شد و برای غسل پدر بزرگوارش به بغداد نرفت، بنابراین امام نیست.

امام رضا علیه السلام با این طرز تفکر واقفیه به مقابله پرداخت و در پاسخ به آنها فرمود: خودش امام کاظم علیه السلام را غسل نموده است. امام رضا علیه السلام به علی بن ابی حمزه در این زمینه فرمود: «اگر علی بن حسین علیه السلام با اینکه زندانی بود و تحت نظر، می‌تواند از کوفه خارج و به کربلا برود و پدرش را تجهیز کند و برگردد، بدون اینکه کسی بفهمد، من که زندانی و تحت نظر نبودم، آسان‌تر می‌توانستم به بغداد بروم و تجهیز پدرم را انجام بدهم بدون اینکه کسی مطلع شود» (عطاردی، ۱۴۰۶ ق، ج ۱، ص ۱۶۷).

و در نهایت، شبهه دیگر در شیوه زندگی اجتماعی امام (ع) وارد آمد؛ به این صورت که حضرت رضا (ع) آشکارا امامت خود را اعلام فرمود؛ در حالی که ائمه قبل (ع) در این زمینه تقیه می‌نمودند. واقفیه این مسئله را دستاویزی برای انکار امامت حضرت (ع) قرار دادند و امامت ایشان را منکر شدند. علی بن ابی حمزه بطنانی از جمله کسانی بود که در امر اظهار امامت، انتقاداتی وارد ساخت؛ اما امام (ع) در پاسخ وی فرمود: «اولین نشانه امامت من، این باشد که از جانب هارون به من آسیبی نرسد و گر نه من دروغگو باشم» (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۵۱۶)؛ و همان‌گونه که امام (ع) پیش‌بینی کرده بود، هارون به ایشان آسیبی نرساند و امام (ع) در زمان هارون الرشید با کمال صحت به تبلیغ دین پرداخت.

۴-۱۲. روش مواجهه: آن حضرت (ع) با بیانات صریح و مکرر خود، به اینکه امام پس از او، فرزندش علی (ع) است، بر اندیشه وقف مهر باطل زد؛ افزون بر این، گروهی از اصحاب و خاندان خود را بر این انتخاب، گواه گرفت* و امامت پس از خویش را به سران واقفیه گوشزد نمود؛ چنان‌که از زیاد بن مروان قندی که خود از واقفیه بود، نقل شده است: «خدمت ابوالبراهیم رسیدم. پسرش ابوالحسن رضا (ع) نزد او بود. فرمود: این پسرم فلانی (علی (ع)) است. نامه او، نامه من، سخن او سخن من، فرستاده او فرستاده من است و هر چه گوید، سخن او درست است» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۱۹).

شیخ صدوق مجموع روایاتی را که موضوع تعیین جانشینی امام رضا (ع) را اثبات می‌کند، ذکر کرده است (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۱۷-۱۲۷)؛ علاوه بر این، امام هشتم (ع) با سخنان خویش به پرده‌برداری از توطئه پلید برخی از سران واقفیه که برای اثبات ادعای خود، جعل حدیث و ایجاد شبهه نمودند، دست یازید و هویت

* به گونه‌ای که یزید بن سلیط سی نفر و محمد بن یزید چهل نفر از بنی‌هاشم و عبدالرحمن بن حجاج شصت نفر را به عنوان شاهد بیان کرده‌اند (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۵۰).

آنها را نمایان ساخت و با فریب‌خوردگان این جریان، ارتباط برقرار ساخت و در جهت هدایت آنها با سعه صدر اهتمام ورزید و در مقابل سران این جریان، موضع قهرآمیز و تندی در پیش گرفت و آنها را مورد لعن و تکفیر قرار داد و اعتقاد آنها را به آمیزه‌ای از کفر و الحاد تشبیه نمود و شیعیان را از پرداخت زکات به آنان منع کرد و از هرگونه رفت و آمد با آنان برحذر داشت. در حدیثی، فضل بن شاذان از امام رضا (ع) نقل می‌کند که حضرت (ع) در مورد این جریان فرمود: «بعیثون حیاری و یموتون زنادقه»؛ یعنی آنان در حیرت زندگی کرده، به عنوان زنادقه از دنیا می‌روند (معارف، ۱۳۷۷ ش، ص ۳۱۲، به نقل از: طوسی، ۱۳۴۸، رقم ۸۶۱).

کشی در روایتی آورده است: «علی بن عبدالله زبیری با ارسال نامه به خدمت امام رضا (ع) نظر ایشان را در مورد واقفیه جويا شد و آن حضرت در پاسخ نوشت: واقفی کسی است که با حق عناد ورزیده و بر گناه و بدی مقاومت دارد و اگر بر همین منوال بمیرد، مأوای او جهنم است که بدسر‌نوشتی است» (طوسی، ۱۳۴۸، رقم ۸۶۴).

۴-۲. غلات

واژه «غلاة» جمع «غالی» به معنای گزافه‌گویان و یاوه‌سرایان است. آنان فرقه‌هایی از شیعه می‌باشند که در تشیع افراط نموده، درباره ائمه خود گزافه‌گویی کردند و ایشان را به خدایی رسانده و یا قائل به حلول جوهر نورانی الهی در ائمه و پیروان خود شدند (مشکور، ۱۳۶۸، ص ۱۵۱). شاید بتوان گفت: این پدیده یکی از تأثیرگذارترین پدیده‌ها در تاریخ تشیع است که در زمان حضور ائمه (ع) و مشخصاً از عصر هویت‌بخشی به تشیع، در دوره صادقین (ع) رشد خود را آغاز کرد و ضربه‌های محکمی بر جریان اصیل تشیع وارد ساخت. این پدیده توانست

چهره وارونه و کریهی از شیعه در جامعه اسلامی آن روز به نمایش بگذارد و دستاویزی مناسب برای مخالفان تشیع فراهم آورد تا با معرفی اینان به عنوان شیعیان ائمه علیهم السلام، و مطرح کردن عقاید مسخره غالیان و جا زدن این عقاید به نام کل جریان تشیع، جامعه ناآگاه آن روز را از شیعه منزجر سازند؛ و از همه مهم‌تر جامعه اسلامی را از دریای بی‌کران اهل‌بیت علیهم السلام محروم کنند.

غلات شیعه را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف) آنان که درباره علی علیه السلام غلو می‌کنند و او را خدا می‌دانند که به «علی اللهی‌ها» مشهورند.

ب) آنان که درباره اهل‌بیت علیهم السلام غلو می‌کنند و درباره ایشان معتقد به صفات و خصوصیات هستند که خود معصومین علیهم السلام چنین اعتقادی ندارند.

ج) آنان که معتقدند شناخت امام، انسان را از همگی عبادات و واجبات بی‌نیاز می‌سازد؛ از این رو طهارت، نماز، روزه، حج و زکات را به خاطر دوستی و ولایت اهل‌بیت علیهم السلام ترک می‌کنند (هاشمی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۳۱).

بر این اساس، می‌توان پس از بررسی غلو و غالیان، آنها را به دو بخش غلات و غلات درون‌گروهی تقسیم نمود. غلات ملحد گروهی بودند که ائمه علیهم السلام را در عرض خدا و در درجه او می‌دانستند و از آنها در کتب شیعی با عناوینی همچون غلات طیاره، فاسد المذهب، فاسد الاعتقاد و اهل تخیل یاد می‌شود. غلات درون‌گروهی نیز که از آنها با عناوینی همچون مفوضه و اهل الارتفاع یاد می‌شود، کسانی بودند که با نسبت دادن علم و قدرت نامحدود و معجزات و نظایر آن، ائمه را موجوداتی فوق بشری و غیرطبیعی معرفی می‌کردند (مدرسی، ۱۳۷۴، ص ۲۳-۳۶). در ادامه به مهم‌ترین فرقه‌های غلات و شیوه‌های مقابله امام رضا علیه السلام با آنان می‌پردازیم:

۱-۲-۴. **مشتبه:** تشبیه در لغت به معنای همانند کردن چیزی به چیز دیگر است و در اصطلاح علم کلام، عبارت است از: مانند کردن خداوند به موجودات محسوس. این گروه معتقد است: خداوند همانند انسانی زیبا و دلرباست که هرکس او را ببیند، همه عمر حیران و سرگردان او می‌شود: «انّ الله صوره بهیمه له الطیره و الحاجبان و العینان کصوره الانسان» (العلوی، ۱۳۴۲، ص ۴۶۵).

شهرستانی نیز چنین یاد کرده که عده‌ای از مجسمه، ملامسه و مصافحه با پروردگار را جایز شمرده، گفته‌اند: مسلمان خالص و واقعی چنانچه در اثر ریاضت به مراتب اخلاص و اتحاد محض نایل شود، می‌تواند در دنیا و آخرت با او معانقه نماید (شهرستانی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۱۲۹). طرفداران این دیدگاه، توصیف واجب تعالی را جایز می‌دانند و به استناد باره‌ای از آیات و روایات متشابه، صفات و افعال موجودات مادی (مانند غم، شادی، آمدن، رفتن و ...) را نیز به او نسبت می‌دهند و به همین دلیل به مجسمه (قائلین به صفات جسمانی برای واجب تعالی) و مشتبه (تشبیه واجب تعالی به مخلوقات) معروف شده‌اند: برای نمونه، این گروه برای اثبات مدّعی خود، به آیاتی مانند «و جاء ربّک و الملک صفّاً صفّاً» (فجر: ۲۲) و «و جوه یومئذ ناضره الی ربّها ناظره» (قیامت: ۲۲-۲۳) استناد کرده‌اند.

امام رضا (علیه السلام) نیز با تفسیر و تبیین صحیح آیات مورد استناد اهل تشبیه، برداشت اشتباه و نادرست آنها از این آیات را بیان می‌فرمود و به ردّ این دیدگاه و نتیجه شرک آمیز آن اشاره می‌کرد. آن حضرت در پاسخ به سؤال کسی که از ایشان در مورد آیه «و جاء ربّک و الملک صفّاً صفّاً» پرسیده بود، می‌فرماید: «انّ الله تعالی لا یوصف بالمجیء و الذّهاب، تعالی عن انتقال، انّما یعنی بذلک و جاء أمر ربّک و الملک صفّاً صفّاً»: همانا خدای تعالی به آمدن و رفتن، توصیف نمی‌شود و از انتقال [از مکانی به مکان دیگر] متعالی و مبرا است؛ بنابراین منظور از

آن (آمدن پروردگار) این است که در روز قیامت امر پروردگار تو می‌آید و فرشتگان هم در حالی که در صفوف مرتب قرار دارند، می‌آیند؛ همچنین در تفسیر آیه «وَجُوهٌ يُّومُئِذٍ نَّاضِرَةٌ أَلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» می‌فرمایند: «یعنی مشرقه ینظر ثواب ربّها»: منظور این است که [در روز قیامت، چهره و رخساره گروهی از مردم] نورانی است و منتظر ثواب پروردگارشان هستند (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۲۶). حضرت آن‌گاه در سخنی دیگر، با ردّ هرگونه مشابهت بین آفریدگار هستی و مخلوقاتش، می‌فرمایند: «كُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ مِنْ أَمْرِ غَيْرِ موجود فی خالقه و كَلِّ مَا امكن فيه ممتنع من صانعه...»: هر اثر و صفتی که در مخلوقات است، در خالق آنها وجود ندارد و هر آنچه در مورد مخلوقات امکان‌پذیر است، از صانع آنها ممتنع می‌باشد (مفید، [بی‌تا]، ص ۲۵۷)؛ به همین دلیل، در مورد کسی که خداوند را به مخلوقاتش تشبیه می‌کند و صفات مخلوقات را به او نسبت می‌دهد، می‌فرماید: «من شبه الله بخلقفه فهو مشرك...» (صدوق، [بی‌تا]، «ب»، ص ۶۹).

۲-۲-۲. مفوضه از غلات: گروه دیگری از غلات، مفوضه هستند. آنها می‌گویند: «خداوند محمد صلی الله علیه و آله را آفرید و سپس آفرینش جهان و تدبیر آن را به وی واگذار کرد و سپس محمد تدبیر عالم را به علی بن ابیطالب علیه السلام تفویض کرد» (مشکور، [بی‌تا]، ص ۵۹). برخی از آنان معتقدند: خداوند روح علی علیه السلام و فرزندان او را نیز آفریده و خلق و تدبیر عالم را به آنها واگذار کرده است و آنها آسمان‌ها و زمین را آفریدند (همان، ص ۵۹)؛ بنابراین تفویضی که غلات قائلند، به این معناست که خداوند پس از خلق پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام همه امور عالم، از جمله خلق و تدبیر روزی دادن و ... را به آنها سپرده است که این عقیده، خود غلو است.

موضوع «تفویض» با گستره خاص خود، مفاهیم و اموری را تحت پوشش قرار می‌دهد؛ همچون: رزاقیت، امامت و تدبیر کائنات، بیان علوم و احکام و معارف

دینی، سیاست و تأدیب و تربیت اشخاص، اعطا و بخشش ثروت‌های زمین و نیز ممنوعیت از اعطای آن (انفال)، چگونگی کیفیت پرداخت اموری چون خمس، زکات و صدقات و نذورات و نظایر آن، و نیز تفویض امور اخروی در نشئه آخرت و طرح مباحثی چون شفاعت و جداسازی نیکان از مجرمان (عاملی، بی‌تا)، ص ۱۱۲-۱۱۵). برای تبیین این گستره باید با نگاهی همه‌جانبه و فراگیر، به زوایای مختلف «تفویض» نگریست؛ زیرا دخل و تصرف اهل بیت (علیهم‌السلام) در طبیعت و کائنات به اذن الهی، مفهومی کاملاً صحیح از تفویض است و به عکس، تدبیر امور بندگان بی دخالت خالق هستی، عقیده‌ای ناصواب و فاسد است و با سخنان ائمه (علیهم‌السلام) منافات دارد.

امام رضا (علیه‌السلام) در ردّ این فرقه چنین می‌فرماید: «کسی که گمان کند خداوند عزّ و جلّ کار آفرینش و روزی را به حجت‌های خود (یعنی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه (علیهم‌السلام)) واگذار کرده است، قائل به تفویض شده و مشرک شده است» (مجلسی، ۱۳۸۵ ق، ج ۲۵، ص ۲۳۹)؛ همچنین امام (علیه‌السلام) در حدیثی، ضمن ردّ اینکه مردم بندگان ائمه (علیهم‌السلام) باشند، می‌فرماید: «مراد ما این است که مردم بندگان ما در لزوم اطاعت از ما هستند [نه اینکه آنان را خلق کرده باشیم] و دوستداران و ولایت‌پذیران ما، در امور دینی می‌باشند. ... این سخن را حاضران به غایبان برسانند» (همان، ص ۲۱۸، ج ۱۰). ایشان در جای دیگری می‌فرماید: «غلات کافر هستند و مفوضه مشرک، کسی که با آنها بنشیند یا با آنها اختلاط نماید یا با آنها بخورد یا بیاشامد، یا با آنها وصلت کند، ... یا گفتارشان را تصدیق کند، از تحت ولایت خداوند و ولایت پیامبرش و ولایت ما اهل بیت خارج شده است» (همان، ج ۱۹).

۳-۲-۴. حلولیه: منظور از «حلول» آن است که خداوند سبحان، در انسان و اجزای

دیگر جهان هستی حلول کرده و هنگامی که آدمی از همگی آثار جهان مادی مجرّد، و از جمیع صفات بشریت عاری گردد و جسمانیت او تقریباً متلاشی و منتفی شود، و جز آنچه در او حلول کرده، باقی نماند، در این موقع دارای صفات خالق شده و خود او می‌گردد و در این مرحله است که خداوند عزّ و جلّ با او متحد شده، به گونه‌ای که دوگانگی از بین می‌رود و آن دو (خدا و انسان) یکی می‌شوند و هیچ فرقی میان آنها وجود ندارد تا آنجا که دو واژه «الله» و «انسان» از یک معنی حکایت می‌کنند (معروف الحسنى، ۱۳۶۹، ص ۸۹). برخی نیز مصداق بارز این حلول و اتحاد را حلول خداوند در پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می‌دانند (مشکور، ۱۳۷۵، ق، ص ۱۶۵)؛ البته ریشه این عقیده را می‌توان در آیین تحریف شده مسیحیت یافت که قائل به حلول روح خدایی در حضرت عیسی علیه السلام شده‌اند.

از فرقه‌ای خاص به نام «حلولیه» در برخی از کتب یاد شده است و به آنها نسبت داده شده که گفته‌اند: قلب انسان، خانه خداست، پس هرگاه قلب انسان از غیر خدا و صفات رذیله خالی شد، خداوند در آن حلول می‌کند (مشکور، [بی‌تا]، ص ۲۵). پیروان این فرقه تا جایی پیش رفتند که قائل به حلول جوهر نورانی در ائمه و پیامبر صلی الله علیه و آله شدند که سرانجام، منجر به در نظر گرفتن مقام ربوبی و الوهی برای ائمه علیهم السلام شد (مشکور، ۱۳۶۸، ص ۱۵۱).

امام رضا علیه السلام که تأثیر این تفکر را در جامعه اسلامی درک می‌کردند، موضع‌گیری قهرآمیز خویش را در خصوص این فرقه اعمال نمودند؛ چنان‌که یونس بن عبدالرحمن طی نامه‌ای از امام رضا علیه السلام می‌پرسد: «آیا در حضرت آدم علیه السلام چیزی از جوهریت پروردگار بود؟ امام علیه السلام در جواب می‌فرماید: صاحب این اعتقاد چیزی از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ندارد و او زندیق است» (مجلسی، ۱۳۸۵، ق، ج ۲۵، ص ۲۹۳، ح ۱۳).

۳-۴. روش مواجهه امام علی(ع)

از قرائن تاریخی برمی‌آید که پدیده غلو از دوران صادقین علی(ع) از وسعت قابل توجهی برخوردار شد؛ به طوری که ضربات سختی بر پیکره جریان تشیع وارد ساخت. غلات اندیشه دینی را دستاویز اغراض سیاسی کرده، در این مسیر از قرآن و حدیث و حتی امامان نیز استفاده نامطلوب می‌کردند.

جریان غلات برای تشیع خطرناک بود؛ زیرا نه تنها از درون سبب ایجاد آشفته‌گی در عقاید شیعه شده، آن را منزوی می‌کرد، بلکه شیعه را در نظر دیگران انسان‌های بی‌قید و بند و لایبالی نسبت به فروعات دینی نشان می‌داد و بدبینی همگانی را نسبت به شیعیان به وجود می‌آورد (برای آگاهی بیشتر ر.ک. به: شوشتری، ۱۴۰۱ ق، ص ۲۱۶-۲۱۷ / معروف الحسینی، ۱۴۱۲ ق، ص ۱۵۱).

با نگاهی به سیره ائمه علی(ع) در می‌یابیم ائمه علی(ع) به شدت در برابر انحرافات غالیگران ایستادگی کردند و از طریق اقداماتی همچون: تکفیر و تفسیق غلات، منع شیعیان از مجالست و شنیدن سخنان آنها، تکذیب عقاید و باورهای آنان، فرمان کشتن و آسیب‌رسانی به برخی از ایشان و... با این پدیده برخورد نمودند. در مورد امام رضا علی(ع) نیز می‌توان گفت: قیام علمی امام علی(ع) برای تهذیب شیعه و حرکت در جهت نفی غلو و دور کردن شیعیان از جریان غلو، از مهم‌ترین اقدامات آن حضرت به شمار می‌رود.

امام علی بن موسی علی(ع) در راستای مبارزه با این اندیشه انحرافی، روش‌های مختلفی اعمال می‌کردند، از جمله آنکه شیعیان را از هرگونه ارتباط با آنها بر حذر می‌نمودند؛ چنان‌که درباره این فرقه فرمودند: «غالیان کافرنند، همنشین و معاشرت با آنها، ازدواج با آنان، دختر دادن و دختر گرفتن از آنها، امان دادن به آنان، امین دانستن آنها، کمک و دستگیری به آنها، در واقع خروج از اطاعت خدا و پیامبر خداست» (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۴۹۰).

همچنین آن حضرت علیه السلام خطر همنشینی و مصاحبت با آنها را به شیعیان گوشزد می‌نمودند؛ چنان‌که فرمودند: «هر کس معتقد به تناسخ باشد، کافر است. ... خداوند غلات را از رحمتش دور گرداند، کاش یهودی بودند، ای کاش مجوس بودند، ای کاش نصرانی بودند، ای کاش قدری مذهب بودند، کاش از مرجئه بودند، کاش حروری* بودند. با اینان (غلات) همنشینی نکنید، رفاقت و دوستی ننمایید و از آنان بیزاری جویید؛ خداوند از آنان بیزاری جسته است» (همان، ص ۴۸۶).

همچنین در حدیثی امام رضا علیه السلام خطاب به حسین بن خالد می‌فرماید: «کسی که قائل به جبر و تشبیه باشد، کافر و مشرک است و ما از او در دنیا و آخرت بیزار هستیم. ای پسر خالد! اخباری که درباره جبر و تشبیه، به نام ما شایع شده است، ما نگفته‌ایم، بلکه غلات با کوچک کردن عظمت خدا، به ما نسبت داده‌اند» (مجلسی، ۱۳۸۵ ق، ج ۲۵، ص ۲۶۶، ح ۸).



۴. تناسخیه

«نسخ» در لغت، یعنی از بین بردن چیزی به وسیله چیزی که در پی آن چیز اول در می‌آید؛ مثل اینکه خورشید فرا می‌رسد و سایه را از بین می‌برد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ص ۸۰۱) و در اصطلاح، یعنی انتقال روح از بدنی به بدن دیگر در همین جهان (شهرستانی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۲۰۳). صاحبان این فرقه معتقدند چون آدمی عمرش به پایان می‌رسد و جان از بدنش جدا می‌شود، به صورتی مناسب حال او در بدن‌های دیگر وارد می‌شود. اگر نیکوکار بوده، روحش در چهره‌ای با حسن کمال و جمال وارد می‌شود و نزد مردم عزیز می‌گردد. اگر گنهکار و بدکار باشد، روحش به تناسب حال خود وارد صورتی زشت خواهد شد و مورد لعن و نفرین

* گروهی از خوارج نهروان و از دشمنان امام علی علیه السلام می‌باشند.

قرار خواهد گرفت (مشکور، [بی‌تا]، ص ۳۰).

اعتقاد به تناسخ، ریشه در ادیان و مذاهب کهن پیش از اسلام دارد. شکل ابتدایی تناسخ جزء اعتقادات برخی مردم بوده، برای اولین بار به شکل و صورت پیشرفته‌تر در هندیان ظاهر شد؛ بدین ترتیب که هرگاه روح در این بدن تصفیه نشود و صاحب بدن از دنیا برود، روح ناقص به بدن‌های دیگر که در آینده می‌آیند، منتقل می‌شود تا بالاخره با تحمل رنج‌ها و سختی‌ها به مرحله تصفیه برسد و کامل گردد (شهرستانی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۲۲۹-۲۳۰).

از فرقه‌هایی که در اسلام به تناسخ اعتقاد دارند، «خابطیه و حماریه» می‌باشند. خابطیه پیروان احمد بن خابط معتزلی بودند که شاگرد نظام از رهبران معتزله بود و حماریه از خابطیه جدا شدند و می‌گفتند: وقتی فرد ظالمی بمیرد، روح او به بدن چهارپا یا موش یا کرم منتقل می‌شود و اگر فرد نیکوسیرتی بمیرد، روح به کالبد مرد پرهیزگار و متقی داخل می‌شود (همان، ص ۷۶).

علاوه بر ادله عقلی و آیات قرآن مجید در بطلان اعتقاد به تناسخ، احادیثی از معصومان علیهم‌السلام نقل شده است که در آنها ائمه علیهم‌السلام به شدت با اعتقاد به تناسخ مخالفت ورزیده، معتقدان به آن را تکفیر کرده‌اند. نتیجه‌ای که از اعتقاد به تناسخ حاصل می‌شود - همان‌طور که از سخنان معتقدان به آن برمی‌آید - انکار روز رستاخیز و روز حسابرسی به اعمالی است که در آیات زیادی بر وقوع آن تأکید شده است (جاثیه: ۲۶-۳۰). امام رضا علیه‌السلام نیز با آگاهی از آسیب نفوذ این فرقه در جامعه اسلامی با آنها به صورت خصمانه برخورد نموده‌اند؛ چنان‌که فرمودند: «من قال بالتناسخ فهو کافر بالله العظیم، یکذب بالجنه و النار»؛ هرکس به تناسخ قائل شود، به خداوند بزرگ کفر ورزیده و بهشت و دوزخ را تکذیب نموده است (مجلسی، ۱۳۸۵ ق، ج ۴، ص ۲۳۰ و ج ۲۵، ص ۲۷۳).

۴. متصوفه

اواخر قرن دوم هجری، گروهی میان مسلمان‌ها دیده شدند که ظواهر و حالات آنها شباهتی با مسلمانان نداشت و چون لباس پشمینه دهاتی خشنی می‌پوشیدند، نام «صوفی» گرفتند. بعضی از آنها در نقاط دور از جمعیت، صومعه‌ای برای خود ساخته، در آنجا زندگی می‌کردند، برخی در مغازه‌ها گوشه‌نشین شده و دسته‌ای در صحراها می‌گردیدند (قشیری، ۱۳۷۴، ص ۷). دکتر طه حسین دربارهٔ پیدایش تصوف در جامعه اسلامی می‌نویسد: «تصوف در آغاز به صورت ترک دنیا و زهدی بود که طرفداران آن زیاده‌روی کردند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن را ناروا شمرد. تصوف منحصر به اسلام نیست و در کیش مسیحی نیز شناخته شده است، لیکن متصوفه اسلام بر خود و سپس بر مردم زیاده‌روی و ستم کردند و کار تصوف پس از شیوع نادانی و خفتگی به انواعی از حقه‌بازی و دروغ کشید و شری بسیار از آن به عموم رسید؛ شری که اگر پیشوایان اولیه تصوف می‌دیدند، سخت از آن به تنگ می‌آمدند و آن را به شدت انکار می‌نمودند» (حسین، ۱۳۴۶، ج ۱، ص ۲۳۰).

برخی از عقاید صوفیه چنین است: اسقاط تکالیف هنگام رسیدن به مراحل بالا، رسیدن به مقام امامت از طریق ریاضت، بی‌اعتباری عبادات، اعتقاد به جبر، ادعای علم غیب، حرام دانستن دعا برای دفع قضا و بلا، مذمت غنی بودن و ترک دنیا (ابن جوزی، ۱۳۶۸، ص ۱۳۹)؛ چنان‌که در مورد اسقاط تکالیف معتقدند: «چون کسی به ریاضت دل، خود را معالجه کند و صحت یابد و به حقیقت رسد که امور عقاید بر او منکشف گردد که از برای او یقین به آنها حاصل شود ... جمیع تکالیف شرعی و احکام شریعت از وی ساقط گردد و جمیع محرمات مثل زنا و لواط و شراب و بنگ و غیر اینها بر او حلال شود» (ابن علامه وحید بهبهانی، ۱۴۱۲، ج ۲،

با تتبع در سیره پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام می‌بینیم که نه خودشان منسوب به صوفی بوده‌اند و نه شیعیان را بدان نسبت می‌داده‌اند و با این جریان به‌شدت برخورد می‌نمودند و این طرز تفکر را منافی با قرآن کریم می‌دانستند. امام رضا علیه‌السلام نیز بر اساس چنین بینشی با آنها برخورد می‌نمودند؛ چنان‌که روایت کرده‌اند که عده‌ای از صوفیان در خراسان وارد محضر امام رضا علیه‌السلام شدند و بر آن حضرت اعتراض کردند و گفتند: «امیرالمؤمنین مأمون، امامت و ولایت را به تو داد و آن حق کسی است که غذای زبر بخورد و پشم بپوشد و بر الاغ سوار شود و به عیادت مریض رود، ولی شما لباس فاخر پوشیده‌ای» حضرت فرمود: «یوسف پیامبر غذای مرغوب و قبای دیباج مطلقاً می‌پوشید و بر مسند آل فرعون تکیه می‌کرد، وای بر شما! از امام توقع عدالت و درستی است که راستگو بوده و به عدالت رفتار کند و چون وعده دهد وفا کند، خداوند که لباس و طعام را حرام نکرده است!». سپس حضرت آیه: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» (اعراف: ۳۲) را خواند (قمی، ۱۴۱۴ ق، ج ۲، ص ۵۷).

همچنین بنزلی از حضرت رضا علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود: «هرکس در نزد او از صوفیه ذکر بشود و به زبان و دل انکارشان ننماید، چنین کسی از ما نیست و هرکس صوفیه را انکار کند، مانند آن کسی است که در راه خدا و در حضور رسول خدا ﷺ با کفار جهاد کرده باشد» (حرعاملی، ۱۴۰۰ ق، ص ۳۲ / قمی، ۱۴۱۴ ق، ج ۲، ص ۵۷).

و در روایتی دیگر، از حسین بن سعید روایت شده است که گفته: «از حضرت رضا علیه‌السلام از حال صوفیه سؤال کردم، آن حضرت فرمود: «کسی قائل به تصوف نمی‌شود مگر از روی خدعه و مکر یا جهالت و حماقت و لیکن اگر کسی خود را صوفی نامد تا از شر آنها در امان باشد، بر او گناهی نیست به شرط آنکه از عقاید باطلشان چیزی نیاموزد» (حرعاملی، همان، ص ۳۱ / قمی، همان، ص ۵۸).

۶. معتزله

معتزله به عنوان فرقه‌ای کلامی، در اوایل قرن دوم هجری، در عصر اموی ظهور یافت. رئیس این مکتب واصل بن عطا بود که در بصره سکونت داشت. این فرقه به دلیل گرایش عباسیان در اوایل حکومت خود، به‌ویژه مأمون که خود از عالمان آنها محسوب می‌شد و از مروّجان این مشرب فکری بود، از فعال‌ترین فرقه‌های کلامی این دوره بود که تا حد زیادی تحت تأثیر امامان شیعه نیز قرار گرفته بود. اصول و مبانی اعتقادات معتزله عبارتند از: توحید صفاتی، عدل، معاد، منزله بین المنزلتین و اصل امر به معروف نهی از منکر. معتزله به اعتبار بعضی از اصول عقایدشان به نام‌های مختلفی مانند اهل توحید، اصحاب عدل، قدریه، مفوضه و عدلیه نیز خوانده شدند (بغدادی، ۱۳۶۷ ق، ص ۶۸ / شهرستانی، ۱۴۱۰ ق، ص ۵۶-۵۷). از میان گروه‌هایی که بیشترین مناظرات را با امام علی بن موسی الرضا (ع) داشتند، معتزله بودند و افراد زیادی از این فرقه با امام رضا (ع) مناظره می‌کردند که از آن جمله می‌توان به سلیمان مروزی و یحیی بن ضحاک سمرقندی اشاره کرد؛ همچنین در این میان مأمون عباسی از جمله کسانی بود که به نمایندگی از این مکتب در این مناظرات شرکت می‌جست (مرتضوی، ۱۳۷۵، ص ۲۵۳). مهم‌ترین محورهای مناظره معتزله با امام رضا (ع) عبارت بود از:

۱-۶. **توحید صفاتی:** در باب توحید، معتزله طرفدار توحید صفاتی و منکر توحید افعالی می‌باشند و در توحید صفاتی فقط ذات حضرت حق را «قدیم» می‌دانند؛ یعنی صفات خداوند را عین ذات او نمی‌دانند و معتقدند: قدیم بودن، خاص‌ترین صفات ذاتی اوست و می‌گویند: حق تعالی صفات قدیم ندارد، پس او عالم است، قادر است، زنده است به علم و قدرت و حیاتی که عین ذات اوست (شهرستانی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۶۴). در اخبار رسیده از امام رضا (ع) در باب توحید، به احادیثی

می‌رسیم که دلالت دارد بر اینکه صفات الهی عین ذات خداوند متعال است و محال است صفات خداوند غیر از ذات او باشد. حسین بن خالد می‌گوید: «شنیدم از حضرت رضا (ع) که چنین فرمود: "خداوند همیشه عالم، قادر، حی، قدیم، شنوا و بینا بوده است"». راوی می‌گوید: «پرسیدم: بعضی این‌طور می‌گویند: "خداوند همیشه با علم، عالم بوده و با قدرت، قادر بوده و با حیات، زنده بوده و با قدم، قدیم بوده و با شنوایی، شنوا بوده و با بینایی، بینا بوده است"». حضرت فرمود: "هرکس چنین حرفی بزند و به آن معتقد باشد، در واقع به همراه خدا به خدایان دیگری قائل شده است و چنین شخصی، از دوستان ما محسوب نمی‌شود"». سپس فرمود: «خداوند همیشه به ذات خود عالم، قادر، حی، قدیم، شنوا و بینا بوده است. خداوند بالاتر و والاتر از آن است که مشرکین و تشبیه‌کنندگان می‌گویند» (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۱، باب توحید، ح ۱۰).

۲-۶. **گناهان کبیره:** معتزله در مورد گناهان کبیره معتقد بودند: مرتکبان کبائر نه مؤمن‌اند و نه کافر، بلکه فاسقند؛ زیرا فسق حد وسط میان ایمان و کفر است، و اگر بدون توبه از دنیا بروند، اهل دوزخند. این نظریه به عنوان «منزلة بین المنزلتین» شهرت یافت (ربانی گلپایگانی، ۱۳۷۷، ص ۲۵۳). هنگامی که قول معتزله نزد امام (ع) مطرح شد که به اعتقاد آنها گناهان کبیره بخشوده نمی‌شود، فرمود: «قد نزل القرآن بخلاف قول المعتزله: و انّ ربّک لذو مغفره للنّاس علی ظلمهم» (رعد: ۶) (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۸۰).

۳-۶. **مخلوق بودن قرآن:** از دیگر معتقدات معتزله، اعتقاد به مخلوق بودن یا حادث بودن قرآن است. این مسئله در مقطعی از عصر عباسیان، بحث اعتقادی - سیاسی روز شده بود تا آنجا که برخی، به دلیل مخالفت با آن، محکوم به مرگ، تبعید و زندان شدند و از این رویداد به «محنت» یاد شده است. همچنان که اشاره شد، از جمله کسانی که به نمایندگی از این مکتب، در این مناظرات شرکت

می‌جست، مأمون عباسی بود. او چنان به درستی عقاید معتزلیان ایمان داشت که آن عقاید را برای رعایای خود اجباری قرار داد و برای امتحان مردم در این باره سؤالی مطرح کرد تا از هرکس بپرسند که آیا قرآن مخلوق است یا خیر، و هرکس منکر مخلوق بودن قرآن بود، مجازات کنند (مرتضوی، ۱۳۷۵، ص ۲۵۳).

از آنجا که مکتب اعتزال، صفات خداوند را قدیم نمی‌داند، بنابراین معتقد است: کلام الهی که از صفات خداوند است، قدیم نیست و حادث است (بغدادی، ۱۳۶۷ ق، ص ۶۸). یاسر خادم از امام رضا علیه السلام نقل کرده است: «خدا لعنت کند مرجئه را و لعنت کند ابوحنیفه را. قرآن کلام خداست و مخلوق نیست؛ به‌طوری که تکلم می‌شود و قرائت می‌شود، پس قرآن کلام و خبر و قصص است» (عباشی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۸).

۴-۶. بداء: از نتایج و فروع توحید، عقیده به «بداء» است که قدرت الهی پروردگار را می‌رساند و از مسائل مورد اختلاف شیعه و سایر فرق اسلامی نیز می‌باشد. امام رضا علیه السلام در این باب مناظره‌ای با سلیمان مروزی متکلم معتزلی خراسان دارد که معتقد بود کاری که خدا بر انجامش تصمیم گرفت، حتماً باید انجام شود و بر نخواهد گشت. حضرت علیه السلام با اشاره به اینکه چندین آیه مانند «و ما یعمّر من معمر و لا ینقص من عمره الا فی کتاب» (فاطر: ۱۱) بر مسئله «بداء» تأکید دارد، خطاب به وی فرمود: تو چگونه آن را باور نداری؟ سپس فرمود: «ای سلیمان! همان برخی از امور نزد خدای عزّ و جلّ مشروط است، که از آنها آنچه را بخواهد [در ایجاد] مقدم می‌دارد و آنچه را بخواهد به تأخیر می‌اندازد و آنچه را بخواهد محو می‌کند [تا وجود نیاید]». سپس امام علیه السلام به نقل از امام علی علیه السلام علم را دو نوع می‌داند: «... علمی که خداوند به ملائکه و رسولانش آموخته، علمی که در نزد خداست و احدی از آن خبر ندارد و از ناحیه این علم است که خداوند هرچه را بخواهد به تأخیر می‌اندازد و یا محو می‌کند و هرچه را بخواهد ثبت

می‌کند» (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۸۸-۳۸۱).

۴۶- عصمت پیامبران: عصمت پیامبران یکی از مسائلی است که مورد تردید برخی از افراد است. امام هشتم علیه السلام درباره اشکالاتی که به نظر بعضی درباره عصمت انبیا می‌رسید، پاسخ می‌دادند. بیشتر این سؤالات توسط مأمون یا توسط علی بن محمد بن جهم مطرح شده و امام علیه السلام به بهترین وجه به آن جواب داده‌اند. علی بن جهم که به عدم عصمت انبیا اعتقاد داشت، از امام علیه السلام درباره عصمت حضرت آدم علیه السلام سؤال می‌کند که معنای این آیه چیست: «وعصى آدم ربه فغوى» (طه: ۱۲۱). امام علیه السلام در پاسخ او می‌فرماید: «خداوند عزّ و جلّ آدم علیه السلام را حجت در زمینش و جانشین خود در بلادش قرار داده و او را برای بهشت نیافریده بود، در حالی که معصیت آدم در بهشت بود، نه در زمین [و بهشت دار تکلیف نبود، بلکه دار آزمایش بود] تا تقدیرات امر الهی کامل شود. هنگامی که به زمین فرستاده شد و حجت و خلیفه الهی شد، مقام عصمت پیدا کرد؛ آن گونه که خداوند می‌فرماید: "انّ الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهيم و آل عمران علی العالمين"» (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۹۱).

۴۷. مجبره

منظور از «جبر»، ایمان به این مسئله است که هر خیر و شری کار خداوند است و خداوند آن را همچنان که واقع می‌شود، مقدر فرموده است. نتیجه این عقیده، ایمان به جبر است. در مکتب خلفا به خصوص بنی‌امیه این عقیده را ایمان به «قدر» می‌نامند (عسکری، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۷۴). این گروه معتقدند: افعال بنده را قدرت ثابت نمی‌کند و می‌گویند: اگرچه انسان بر انجام کار قدرت دارد، اما آن قدرت تأثیری ندارد و در واقع خداوند آفریننده اعمال بندگان است و انسان فقط کسب‌کننده اعمال است (شهرستانی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۹۷).

دیدگاه فوق در حالی است که شیعه به واسطه بیانات اهل بیت (ع) معتقد است: «انسان پدیدآورنده افعال خویش است، لیکن این افعال را با قدرتی که خداوند در او به ودیعت نهاده، انجام می‌دهد و با همین قدرت، هر فعلی پس از وجود انگیزه‌ها و منتفی شدن موانع آن، از فاعل صادر می‌گردد و فاعل در حالت وقوع فعل مجبور نیست؛ زیرا قدرت او نسبت به دو طرف وجود و عدم، مساوی است؛ به همین گونه درست نیست به صرف اینکه خداوند قدرت انجام دادن و ترک کاری را در انسان آفریده است، فعل صادر شده از انسان را به او نسبت داد؛ زیرا قدرت بر انجام دادن فعل یا ترک آن، سبب تام در ایجاد فعل نیست» (معروف‌الحسنی، ۱۳۷۱، ص ۲۵۸).

امام رضا (ع) در یکی از سخنان خویش، برده از افکار این گروه برداشته، می‌فرماید: «من زعم ان الله يفعل افعالنا ثم يعذبنا عليها فقد قال بالجبر...»: کسی که گمان می‌کند خداوند افعال ما را انجام می‌دهد، سپس به خاطر آنها ما را عذاب می‌کند، او قائل به جبر است (صدوق، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۱۴). آن‌گاه در سخنی دیگر، ضمن پاسخ به سؤالات ابراهیم بن ابی محمود که در مورد مجبور بودن انسان در تمام افعالش پرسیده بود، به رد دیدگاه آنها پرداخته، به شدت آنها را تخطئه می‌کند. ابراهیم در این زمینه از حضرت سؤال نمود: «آیا خداوند عزّ و جلّ بندگان را بر معاصی و گناهان اجبار می‌کند؟ امام (ع) فرمودند: نه، بلکه آنها را مخیر می‌کند و به آنها مهلت می‌دهد تا توبه کنند». وقتی ابراهیم پرسید: آیا خداوند بندگان را به آنچه نمی‌توانند مکلف می‌کند؟ امام (ع) فرمودند: «چگونه ممکن است، در حالی که خداوند می‌فرماید: "و ما ربک بظلام للعبید" (فصلت: ۴۶) و امام (ع) در ادامه با استناد به سخن حضرت علی (ع) می‌فرمایند: «کسی که گمان کند خداوند بندگان را بر گناهان اجبار می‌نماید و آنها را به آنچه نمی‌توانند مکلف می‌کند، از قربانی او نخورید و شهادتش را نپذیرید و پشت سرش نماز

نخوانید و چیزی از زکات به او ندهید» (صدوق، همان، ص ۱۱۳).
 همچنین امام علی (ع) درباره کسانی که معتقد به این دیدگاه می‌باشند، می‌فرماید:
 «کسی که قائل به جبر باشد، کافر است». آن‌گاه اضافه می‌کنند: «به کسی که قائل به جبر است، زکات ندهید و هرگز شهادت او را قبول نکنید» (همان، ص ۱۱۴).
 از احمد بن ابی نصر بزنطی نقل شده است: «به حضرت رضا (ع) عرض کردم بعضی از شیعیان قائل به جبر و بعضی قائل به تفویض شده‌اند، حضرت فرمودند: "خداوند می‌فرماید: ای فرزند آدم! این تو هستی که به مشیت و خواسته من می‌توانی اراده کنی و به نیرو و قدرت من واجبات را انجام می‌دهی... هر آنچه نیکی به تو رسد، از ماست و هر آنچه سختی به تو رسد، از خودت است... من در مورد کارهایم مورد سؤال و بازخواست نیستم، ولی از تو درباره کارهایت سؤال خواهد شد..."» (همان، ص ۲۹۳).



۴.۸. مفوضه

مفوضه معتقدند: خداوند تدبیر، قدرت، قضا و قدر خود را از بندگان بر داشته و هیچ‌گونه دخالتی در اعمال آنها ندارد و انسان‌ها در تقدیر و سرنوشت خود کاملاً اختیار دارند (شهرستانی، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۶۱). این تفکر به نوعی خلع قدرت از خداست و با توحید افعالی و فاعلیت واجب تعالی منافات دارد. این گروه فرقه‌ای از قدرتی بودند (مشکور، ۱۳۷۵ ق، ص ۴۲۴) که به لحاظ ماهیتی با مفوضه از غلات، تفاوت دارند.

ایسن در حالی است که شیعه با استناد به فرمایش‌های اهل بیت (ع) معتقد است: «تمامی پدیده‌های جهان از جمله افعال انسان، ممکن الوجود بوده و نیاز به پدیدآورنده و واجب‌الوجود دارند تا به آنها وجود دهد و چون یگانه واجب

الوجود بالذات که تمامی موجودات در وجود خویش قائم به او هستند، خدای متعال است، پس تمامی پدیده‌های عالم اگرچه در سطحی پایین‌تر معلول علل قریب خویش تلقی می‌شوند، اما در سطحی بالاتر همگی معلول واجب تعالی بوده، عین ربط، فقر، نیاز و وابستگی به او هستند و علل قریب نیز هیچ‌گونه استقلالی از خود در ایجاد معلولاتشان نداشته و تنها نقش مجزا و معدّ بودن را بر عهده دارند و همین نقش نیز به تحقق از سوی آفریدگارشان به آنها اعطا شده است؛ و در واقع اراده واجب تعالی بر این تعلق گرفته که انسان با اختیار خود کارهایش را انجام دهد؛ پس اراده او با اراده انسان لغو نمی‌شود و اختیار انسان نیز به حال خود باقی است و انتساب افعال به انسان و خداوند قابل جمع است و فاعلیت خداوند و انسان در طول یکدیگر قرار دارند نه در عرض هم» (طباطبایی، ۱۴۰۴ ق، ص ۳۰۲).

امام هشتم (ع) در پاسخ به سؤال حسن بن علی الوشاء که درباره مفوضه پرسیده بود، به رد این دیدگاه می‌پردازد. حسن در این مورد چنین نقل می‌کند: «سألته فقلت له: الله فوّض الأمر إلى العباد؟ قال الله أعزّ من ذلك ...» (صدوق، ابی‌تا، «ب»، ص ۳۶۲). حضرت (ع) آن‌گاه در سخنی دیگر می‌افزایند: «... و لم یعص بغلبه و لم یهمل العباد فی ملکه، و هو المالك لما ملّکهم و القادر علی ما أقدر علیه...»: خدای تعالی، با غلبه مورد عصیان و نافرمانی قرار نمی‌گیرد و بندگان را در ملک خویش به حال خود وا نمی‌گذارد. او مالک و صاحب اختیار هر چیزی است که به تملک بندگان در آورده است و قادر بر هر چیزی است که بندگان را بر انجام آن توانایی داده است» (همان، ص ۳۶۱).

امام رضا (ع) در زمینه عقیده «جبر و تفویض» تأکید دارند: مکتب اهل بیت نه «جبر» است و نه «تفویض»، بلکه «امر بین الامرین» است؛ چنان‌که از زید بن عمر بن معاویه نقل شده است: «در مرو به خدمت امام رضا (ع) رسیدم و از آن

حضرت سؤال نمودم که از امام صادق (ع) روایتی برای ما نقل شده است که فرمود: «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین». معنای حدیث چیست؟ امام (ع) فرمود: «کسی که گمان کند خداوند کارهای ما را انجام می‌دهد و سپس به خاطر آنها ما را عذاب می‌کند، قائل به جبر شده است و کسی که گمان کند خداوند مسئله خلق و رزق و روزی دادن به مخلوقات را به ائمه (ع) واگذار نموده، قائل به تفویض شده است و قائل به جبر کافر است و قائل به تفویض مشرک». پرسیدم: «پس «امر بین الامرین» یعنی چه؟» فرمود: «یعنی راه باز است و آنچه را که خدا دستور داده انجام دهند و آنچه را نهی فرموده، ترک کنند». راوی می‌گوید: «سؤال کردم: «آیا در مورد اعمال بندگان، مشیت و اراده خداوند ساری و جاری نیست؟» حضرت (ع) فرمودند: «اراده و مشیت خداوند در مورد طاعات، عبارت از دستور و ریاضت خداوند به آن و کمک نمودن بندگان در انجام آن، و مشیت خداوند در مورد معاصی عبارت است از نهی و خشمگین نمودن از آن عمل و یاری نکردن بندگان در انجام آن و...» (صدوق، ۱۳۷۲ ش، ج ۱، باب توحید، ح ۱۷).

امامیه نیز بر این باور است که: نه دیدگاه جبریه - که به جبر مطلق در عالم قائل شده و راه افراط را در پیش گرفته‌اند - درست است و نه دیدگاه مفوضه که به اختیار صرف روی آورده و راه تقریط را طی کرده‌اند، بلکه انسان را موجودی دارای اختیار می‌داند که اراده او در طول اراده خداوند قرار دارد نه در عرض آن و معتقد است: راه حق، بین این دو دیدگاه قرار دارد؛ از این‌رو از دیدگاه خود، تحت عنوان «امر بین الامرین» یاد کرده و همواره با دلایلی محکم از آن دفاع کرده است (عسکری، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۴۸).

نتیجه

چنان‌که ملاحظه شد، گسترش فتوحات اسلامی پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، سبب آشنایی مسلمانان با عقاید و فرقه‌های مختلف گردید. به دلیل فاصله گرفتن از سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و خاندان مطهرش، کم‌کم عقاید انحرافی که اوج آن در زمان حکومت عباسیان - به‌ویژه زمان مأمون - بود، در جامعه اسلامی رایج شد. امام رضا علیه السلام در این زمان، به عنوان ولی امر مسلمین رسالتی بزرگ به دوش داشتند و با فرقه‌های مختلف مواجه گردیدند و روش‌هایی چون مناظره، تربیت شاگردان و مکتوبات حدیثی را برای برخورد با افکار منحرف به کار بستند و در این میان واقفیه، مشبهه، مقوضه، تناسخیه، حلولیه، متصوفه، معتزله و مجبره مهم‌ترین گروه‌هایی بودند که امام هشتم علیه السلام به ارشاد آنها اهتمام ورزیدند.

منابع

* قرآن کریم.

۱. ابن اثیر، معزالدین؛ *الکامل فی التاریخ*؛ بیروت: دار صادر، ۱۴۰۲ ق.
۲. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی؛ *تلیس ابلیس*؛ ترجمه علیرضا ذکاوتی فراگزلو؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.
۳. ابن علامه وحید بهبهانی، محمدعلی؛ *خیراتیہ در ابطال طریقہ صوفیہ*؛ تحقیق مهدی رجائی؛ قم: انصاریان، ۱۴۱۲ ق.
۴. اسفندیاری، اسکندر؛ *پژوهشی در طوایف غلات*؛ تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴.
۵. العلوی، محمد بن الحسین؛ *بیان الادیان*؛ تهران: مؤسسه مطبوعاتی فراهانی، ۱۳۴۲.
۶. القرشی، باقر شریف؛ *حیة الامام الرضا علیه السلام*؛ بیروت: منشورات سعید بن جبیر، [بی‌تا].
۷. المفید، ابو عبدالله محمد بن النعمان؛ *الامالی*؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، [بی‌تا].
۸. امین، احمد؛ *ضحی الاسلام*؛ بیروت: دارالکتاب العربی، [بی‌تا].
۹. امین، سید محسن؛ *اعیان الشیعه*؛ تحقیق حسن امین؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ ق.
۱۰. امین، شریف یحیی؛ *فرهنگ‌نامه فرقه‌های اسلام*؛ ترجمه مرتضی موحدی؛ تهران: باز، ۱۳۷۸ ق.
۱۱. بغدادی، ابو منصور عبدالقاهر بن طاهر؛ *الفرق بین الفرق*؛ مصر: مکتب نشر الثقافۃ الاسلامیه، ۱۳۶۷ ق.
۱۲. جعفریان، رسول؛ *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام*؛ قم: انصاریان، ۱۳۸۳.
۱۳. حر عاملی، محمد بن حسن؛ *الاثناعشریه فی الرد علی الصوفیہ*؛ قم: اسماعیلیان، ۱۴۰۰ ق.
۱۴. حسین، طه؛ *آیینہ اسلام*؛ ترجمه محمد ابراهیم آیتی؛ تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۶.
۱۵. حلبی، علی اصغر؛ *تاریخ علم کلام*؛ تهران: اساطیر، ۱۳۷۳.
۱۶. خالقداد هاشمی، مصطفی؛ *توضیح الملل*؛ تهران: اقبال، [بی‌تا].
۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ *المفردات فی غریب القرآن*؛ تحقیق صفوان عدنان داودی؛ بیروت: دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.
۱۸. راوندی، قطب‌الدین؛ *الخرائج والجرائع*؛ قم: مؤسسه امام مهدی، ۱۴۰۹ ق.

۱۹. ربانی گلپایگانی، علی؛ *فرق و مذاهب کلامی*؛ قم: دفتر تحقیقات و تدوین کتب درسی، ۱۳۷۷.
۲۰. زیدان، جرجی؛ *تاریخ التمدن اسلامی*؛ قاهره: دارالهلل، [بی‌تا].
۲۱. سبحانی، جعفر؛ *الملل والنحل*؛ قم: لجنة الادارة الحوزة العلمية، ۱۴۱۱ ق.
۲۲. شوشتری، محمدتقی؛ *اخبار الدخيلة*؛ تهران: مكتبة الصدوق، ۱۴۰۱ ق.
۲۳. شهرستانی، ابوالفتوح محمدبن عبدالکریم؛ *الملل والنحل*؛ تحقیق عبدالامیر علی مهتا و علی حسن قاعور؛ بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۰ ق.
۲۴. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی؛ *الامالی*؛ بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، [بی‌تا]. «الف».
۲۵. _____؛ *التوحيد*؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، [بی‌تا]. «ب».
۲۶. _____؛ *عیون اخبار الرضا علیه السلام*؛ ترجمه علی‌اکبر غفاری و حمیدرضا مستفید؛ تهران: صدوق، ۱۳۷۲.
۲۷. _____؛ *معانی الاخبار*؛ تصحیح علی‌اکبر غفاری؛ قم: اسلامی، ۱۳۳۸.
۲۸. _____؛ *من لا یحضره الفقیه*؛ تصحیح علی‌اکبر غفاری؛ ج ۲، قم: جماعة المدرسين، [بی‌تا].
۲۹. طباطبایی، محمد حسین؛ *نهاية الحکمه*؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۳۰. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن؛ *اعلام الوری باعلام الهدی*؛ قم: تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۷ ق.
۳۱. طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن؛ *اختیار معرفة الرجال (معروف به رجال کشی)*؛ تصحیح حسن مصطفوی؛ مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۴۸.
۳۲. _____؛ *الغیبه*؛ قم: مؤسسه معارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ ق.
۳۳. عسکری، سیدمرتضی؛ *نقش ائمه در احیاء دین*؛ تهران: مجمع علمی اسلامی، ۱۳۷۴.
۳۴. عطاردی، عزیزالله؛ *مسند الامام الرضا علیه السلام*؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۰۶ ق.
۳۵. عیاشی، محمد بن مسعود؛ *تفسیر العیاشی*؛ تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی؛ تهران: مکتب العلمیه الاسلامیه، [بی‌تا].

۳۶. قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن؛ رساله قشیریه فی علم التصوف؛ ترجمه بدیع الزمان فروزانفر؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
۳۷. قمی، شیخ عباس؛ سفینه البحار؛ تهران: اسوه، ۱۴۱۴ ق.
۳۸. قیومی، جواد؛ صحیفه الرضا (علیه السلام)؛ ج ۸، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳.
۳۹. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری؛ بیروت: دارصعب و دارالتعارف، [بی تا].
۴۰. مجلسی، محمدباقر؛ بحارالانوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار؛ تهران: مکتبه الاسلامیه، ۱۳۷۵ ق.
۴۱. مدرسی، حسین؛ مکتب در فرآیند تکامل؛ ترجمه هاشم ایزدپناه؛ نیوجرسی: داروین، ۱۳۷۴.
۴۲. مرتضوی، سید محمد؛ نهضت کلامی در عصر امام رضا (علیه السلام)؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.
۴۳. مشکور، محمدجواد؛ تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم؛ تهران: اشراقی، ۱۳۶۸.
۴۴. _____؛ فرهنگ فرق اسلامی؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۵ ق.
۴۵. _____؛ هفتاد و سه ملت یا اعتقادات مذاهب؛ تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی، [بی تا].
۴۶. مظفر، محمدحسین؛ تاریخ شیعه؛ ترجمه و نگارش سیدمحمدباقر حجتی؛ ج ۲، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.
۴۷. معارف، مجید؛ تاریخ عمومی حدیث؛ تهران: کویر، ۱۳۷۷.
۴۸. معروف الحسینی، هاشم؛ الموضوعات فی الاخبار و الآثار؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ق.
۴۹. _____؛ تصوف و تشیع؛ ترجمه سیدمحمدصادق عارف؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
۵۰. _____؛ شیعه در برابر معتزله؛ ترجمه محمدصادق عارف؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۱.
۵۱. نوبختی، حسن بن موسی؛ فرق الشیعه؛ نجف: مطبعة الحیدریه، ۱۳۵۵ ق.